«سنت پیروزی» مؤمنان مقابل جبهه کفر و الزامات آن

در قرآن کریم و قصص مختلف آن، پیروزی حق و پیروان حقیقت به عنوان یک وعده الهی مطرح شده است تا جایی که می‌توان این وعده را یکی از سنت‌های الهی برشمرد. بر مبنای همین وعده است که رهبر انقلاب با اطمینان خاطر، این گزاره قطعی را بیان می‌کنند: «شکّی نداریم که پیروزی از آنِ اسلام است؛ این جبهه کفر با همه وسعت، با همه زرق و برق، با همه توپ و تشری که می‌زنند، بالاخره در مقابل امّت اسلامی و جبهه اسلامی مبارز و مجاهد وادار به عقب‌نشینی خواهد شد.» «وَ لَو قاتَلَکُمُ الَّذینَ کَفَروا لَوَلَّوُا الأدبارَ ثُمَّ لا یَجِدونَ وَلِیا وَ لا نَصیرًا؛ این سنّت الهی است و تردیدی در این وجود ندارد. شرطش فقط این است که ما تلاش کنیم، ما حرکت کنیم، ما راه بیفتیم، ما کار کنیم؛ اگر ما کار کردیم، این سنّت الهی است که دشمن باید عقب‌نشینی کند و عقب‌نشینی هم می‌کند.»

در طول تاریخ و در برهه‌های زمانی بسیار، شاهد بودیم پیروان حقیقت در «فشار» بوده‌اند اما حسب سنت الهی نهایتاً حاکمیت خط انبیا بر همه نفوس محقق خواهد شد و مهم‌ترین سند تحقق این امر حجیت سخن وحی الهی است که حسب آن شکست سرنوشت محتوم باطل است. حضرت حق به منظور روشن کردن نحوه تحقق این وعده، باطل را به کف‌هایی غوطه‌ور بر آب تشبیه می‌کند که از بین می‌روند و حق را به آبی تشبیه می‌کند که سودمند است و در زمین باقی می‌ماند: «بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق» بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ پس در این هنگام باطل نابود می‌شود.

در بررسی آیات قرآن کریم، می‌توان در خصوص وعده پیروزی دو دسته از روایات را احصا کرد.

۱- پیروزی مقطعی در مواجهه با کفار

خداوند آن هنگام که مؤمنان را با پیروزی از فرمان پیامبران دعوت به جنگ و جهاد علیه کفار می‌کند، همواره از پیروزی بر جبهه باطل سخن می‌گوید: (ثُمَّ نُنَجّی رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا کَذلِکَ حَقّاً عَلَیْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنینَ)؛ آنگاه فرستادگانمان و نیز کسانی را که ایمان آورده‌اند، می‌رهانیم. بر عهده ماست که مؤمنان را نجات دهیم.

طبق این آیه خداوند نصرت و پیروزی «مؤمنان» در جهاد را صراحتاً وظیفه‌ای بر عهده خود برمی‌شمرد. در آیه شریفه «قاتلوهم یعذّبهم اللّه بأیدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین» نیز به گونه دیگری با وعده نصرت و پیروزی، مؤمنان تشویق به جهاد علیه کفار می‌شوند.

۲- وعده پیروزی نهایی حق بر باطل

«ماهیت تاریخ» موضوعی است که مکاتب مختلف در خصوص آن تفاسیر متفاوت دارند و حتی می‌توان نوع نگاه به تاریخ و آینده تاریخ را متمایزکننده ایدئولوژهای فلسفی از یکدیگر به حساب آورد. در جهان‌بینی تشیع و «فلسفه تاریخ» از نگاه این مکتب، پایان تاریخ با نبرد و صف‌آرایی تمام جبهه باطل علیه جبهه حق رقم می‌خورد و از این حیث اعتقاد مکتب تشیع به موضوع پایان تاریخ بسیار پررنگ است. شهید مطهری سرنوشت نهایی تاریخ در دیدگاه اسلام را اینگونه توصیف می‌کند: «در طول تاریخ، همیشه حقّ و باطل با یکدیگر، در حال جنگ بوده‌اند؛ ولی قرآن وعده پیروزی نهایی حقّ بر باطل را می‌دهد؛ آنچنان که هیچ نشانه‌ای از باطل باقی نماند و این را سرنوشت نهایی تاریخ می‌داند. لذا توصیه می‌کند که ایمان داشته باشید که برتری مال شما (مؤمنان) است. از کمی خودتان و زیادی آنها، بیم نداشته باشید.»

تصریح این اعتقاد را می‌توان در آیات مختلفی از قرآن مشاهده کرد. از جمله در آیه «ونرید أن نّمنّ علی الّذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمّة و نجعلهم الوارثین» خداوند خواست و اراده قطعی خود را متعلق به این موضوع می‌داند که زمین به دست مستضعفان برسد و آنان حکومت را به دست گیرند. در آیه فوق خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و سه سنت را در این زمینه بیان می کند که با هم پیوند و ارتباط نزدیک دارند. نخست اینکه ما می‌خواهیم آنها را مشمول نعمت‌های خود کنیم (و نرید ان نمن... اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم.) دیگر اینکه ما می‌خواهیم آنها را رهبران مردم گردانیم (نجعلهم ائمهً... و آنها را پیشوایان...) سوم اینکه ما می‌خواهیم آنها را میراثدار حکومت جباران قرار دهیم (و نجعلهم الوارثین...)

این پیروزی نهایی پس از خوفی خواهد بود که با حکومت مؤمنان و صالحان تبدیل به امان و امنیت می‌شود: «وعد اللّه الّذین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنّهم فی الأرض کما استخلف الّذین من قبلهم... ولیبدّلنّهم مّن بعد خوفهم أمنا» تفسیر آیات شریفه قرآن توسط اهل‌بیت، زمان تحقق این وعده الهی را منطبق بر زمان ظهور حضرت صاحب‌الامر(عج) می‌داند که ظهور ایشان مصادف است با مغلوب شدن جریان جهانی باطل چنانکه در روایتی از امام باقر(ع) است که در توضیح آیه شریفه فوق می‌فرمایند: «اذا قام القائم ذهبت دولهٔ الباطل» وقتی قائم قیام کرد، حکومت باطل از بین می‌رود.

الزامات پیروزی جبهه حق

شاید این پرسش به عنوان شبهه‌ای مطرح شود که چرا با وجود وعده پیروزی الهی در نبرد با کفار -که چنانچه بیان شد وعده‌ای حتمی و سنت خداوند است- در برخی از این مصاف‌ها شاهد روندی معکوس بوده‌ایم و جبهه باطل به پیروزی دست می‌یابد. در اینجا باید از الزامات و موانع پیروزی مؤمنین سخن گفت که خداوند به این وعده خود ضمیمه کرده است.

از جمله الزامات و شروط تحقق پیروزی باید به موارد زیر اشاره کرد:

۱- صبر و استقامت

شاید بتوان صبر و استقامت را به گواهی آیات و روایات و نیز شهادت تاریخ، مهم‌ترین الزام پیروزی مؤمنین بر کفا در عصر غیبت دانست. همانگونه که رهبر انقلاب نیز نقش استقامت را در این رویارویی جبهه حق و باطل اینطور توضیح می‌دهند: «در مبارزه حق و باطل، پیروزی قطعاً با جبههِ حق است. نه امروز، بلکه دیروز، امروز و فردا، هر جا چنین مبارزه‌ای به وجود بیاید، پیروزی با جبهه حق است، مشروط به چند شرط؛ اگر اهل حق و کسانی که طرفدار حقّند، نیت کنند، همّت کنند، صبر کنند، ایستادگی کنند، مبارزه کنند، بلاشک پیروز خواهند شد؛ هر جایی که این اتّفاق افتاده است -از دورانِ دور تاریخ- این‌جور است. در مورد انبیا هم همین‌جور است؛ بله ما در انبیا هم داریم مواردی که اینها را به قتل رساندند، نابود کردند، مسخره کردند و کارهایی مانند اینها کردند، امّا در خود قرآن و در روایات، مواردی را دارید که انبیا موفّق شدند، مسلّط شدند. این به خاطر همین است که شرایط تفاوت داشته است. آنجایی که طرفداران حق سستی به خرج دادند، اهمال به خرج دادند، آن‌جوری شده؛ آنجایی که ثبات و ایستادگی و استقامت و مبارزه و بصیرت و مانند اینها به خرج دادند، پیروز شدند. یعنی در طول تاریخ این‌جور است. امروز هم همین‌جور است؛ امروز هم وقتی که این حرکت، این نهضت به وسیله امام بزرگوار شروع شد، خب مردم پیروی کردند، آمدند داخل میدان؛ پیر، جوان، مرد، زن، قشرهای مختلف، جاهای مختلف وارد میدان شدند. از کشته شدن نترسیدند، ایستادگی کردند، پیروز شد. در جنگ هم همین‌جور؛ در هر جای دیگر هم که ما به اصطلاح این همّت را کردیم، مسلّماً پیروزی به دست آمده است. امروز هم همین‌جور است؛ امروز هم اگر ما به شرایط، درست عمل بکنیم، پیروزی قطعی است.»

گرچه از دید برخی، صبر به معنای تحمل بدبختی‌ها و تن دادن به حوادث ناگوار و تسلیم در برابر آنهاست اما از نگاه قرآن صبر به معنای پایداری و استقامت است. قرآن کریم نه تنها نفسِ صبر و استقامت برابر دشمن را بلکه توصیه دیگرانِ به استقامت را جزو پیش‌شرط‌های پیروزی برمی‌شمرد:«یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوالله لعلکم تفلحون» ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر مشکلات و هوس‌ها استقامت کنید و یکدیگر را نیز به صبر سفارش کنید(استقامت جمعی پیشه کنید) و راه را بر نفوذ دشمن ببندید و از خدا بپرهیزید؛ باشد که رستگار و پیروز شوید.

جالب آنجاست حتی خداوند در مقابل نابرابری عِده و عُده نیز در صورت وجود عنصر «صبر و استقامت» وعده پیروزی داده است، گرچه دشمن ده برابر یا صد برابر جمعیت کفار باشد؛ «ویقولون متی‌هذا الفتح إن کنتم صادقین * فأعرض عنهم وانتظر إنّهم مّنتظرون» که مؤمنان باید به آن توجه کنند.

۲- بصیرت مؤمنان

یکی از ویژگی‌های جبهه باطل که مسیر فتح و پیروزی را بر مؤمنان ناهموار می‌سازد، ایجاد شبهات و خلط مرزهای میان حق و باطل است. چنانکه امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: «فلو ان الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین و لوان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین.» اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق‌جویان مخفی نخواهد ماند و اگر حق از آمیزش با باطل رهایی یابد، زبان دشمنان قطع می‌شود.

اما در این مواجهه آنگاه که فتنه‌ها افزون شود و شناسایی حق دشوار گردد، این «بصیرت» است که می‌تواند به یاری مؤمنان بیاید و در پیروزی جبهه حق مؤثر افتد. چنانچه در محاسبه الهی «صاحب بصیرت» و «بی بصیرت» یکسان انگاشته نمی‌شوند: «وَمَا یسْتَوِی الأَعْمَی وَالْبَصِیرُ...»

دو عامل فوق مقدمه‌ای برای درک ولایت به عنوان سومین الزام تحقق پیروزی مستضعفان بر باطلند چنانکه ولی خدا حمل کنندگان پرچم ولایت را صاحب این دو ویژگی می‌دانند: «الا ولایحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر»

۳- ولایت‌پذیری

طبق سنت الهی، پیروزی و غلبه قطعی با جریان حق و رسولان الهی است: «إِنَّ الَّذِینَ یُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُوْلَئِکَ فِی الأَذَلِّینَ * کَتَبَ اللَّهُ لأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ» خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم؛ چراکه خداوند قوّی و شکست‌ناپذیر است! و در این معادله، اگر بندگان نیز در پی پیروزی هستند باید خود را متمسک به مسیر اولیای الهی بدانند: وَ یُطِیعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُوْلَئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللَّهُ». این رحمت خاص است که در پرتو پیروی رسول اکرم(ص) ظهور می کند و بهره پیروان خدا و پیامبر می گردد.

مفهوم «اطاعت» و «ولایت‌پذیری» و نقش آن در پیروزی البته تنها در جبهه حق موضوعیت ندارد بلکه در صورتی که مؤمنان، به ریسمان ولایت چنگ نزنند و خود را ملزم به اطاعت از این جریان ندانند و در سوی دیگر اهل باطل متحد شده و در مواضع باطل خود و تبعیت از رهبرانشان انسجام داشته باشند، چه بسا پیروزی‌های مقطعی را بتوانند کسب کنند. چنانکه مولا علی (ع) درباره آینده مردم عراق خطاب به آنها می‌فرماید: «اما والذی نفسی بیده لیظهرن هؤلاء القوم علیکم لیس لانهم اولی بالحق منکم و لکن لاسراعهم الی باطل صاحبهم و ابطائکم عن حقی.» آگاه باشید، قسم به جان کسی که جان من در دست اوست، این گروه (اهل شام) بر شما پیروز می‌شوند، اما نه به این علت که آنها از شما به حق سزاوارترند، بلکه از این جهت که اینها برای به دست آوردن باطل رهبر و فرمانده خود، سرعت می‌گیرند و شما نسبت به آنچه حق من است به کندی حرکت می‌کنید.

در مجموع باید چنین جمع‌بندی کرد که «پیروزی» وعده حتمی الهی برای مؤمنان است که هم در نبردهای حق و باطل در سراسر تاریخ و نیز در نبرد نهایی این دو جبهه در آخرالزمان، نصیب مؤمنان می‌گردد؛ گرچه این پیروزی الزاماتی دارد که بی‌توجهی به آن می‌تواند این سرنوشت محتوم را به تأخیر بیندازد و هرجا به پیروزی ظاهری اهل باطل مواجه شدیم، نقص کار را باید از این سه عامل یعنی «استقامت و صبر»، «بصیرت» و «اطاعت و ولایت‌پذیری» منتسب بدانیم.

> پیروزی وعده حتمی الهی برای مؤمنان است که هم در نبردهای حق و باطل در سراسر تاریخ و نیز در نبرد نهایی این دو جبهه در آخرالزمان، نصیب مؤمنان می‌گردد؛ گرچه این پیروزی الزاماتی دارد که بی‌توجهی به آن می‌تواند این سرنوشت محتوم را به تأخیر بیندازد

> حتی خداوند در مقابل نابرابری عِده و عُده نیز در صورت وجود عنصر «صبر و استقامت» وعده پیروزی داده است، گرچه دشمن ده برابر یا صد برابر جمعیت کفار باشد

دیدگاه

تأمل در مفاهیم فلسفه برای کودکان

ظرافت‌هایی که باید در «فبک» در نظر گرفت

حامد صفایی‌پور طی یادداشتی پیرامون فلسفه برای کودکان (فبک) نظراتی ارائه داد. در یادداشت وی آمده است: «در پی درج چندین مصاحبه و بحث نظری درباره «فلسفه برای کودکان (فبک)» در میان صاحب‌نظران و مروجان فبک، در مقام یک «گردشگر فبک» برخی از تأملات شخصی خود را درباره فبک مکتوب کنم. امیدوارم این امر، به شکل‌گیری گفت‌وگو و زمینه‌سازی اندیشیدن بیشتر در موضوع حساس و پراهمیت کودک، فبک و تربیت منتهی شود.

۱- اندیشیدن به فبک در جهان تربیت

به نظر من، فلسفه برای کودکان تنها می‌تواند در ذیل پارادایم تربیت -نه پارادایم فلسفه- پذیرفتنی و پسندیده باشد. هر محتوا یا روش انتخابی برای ارائه یا در آستانه ذهن کودک قرار گرفتن لازم است با نظرات فلسفه و علوم‌تربیتی، روانشناسی کودک، اصول راهنمایی و مشاوره سنجیده شود. پیامد این باور این است که فلسفه، چه به معنای محتوای فلسفی - مثل آنچه در کتاب «دنیای سوفی» دیده می‌شود- و چه به معنای «روش» - آنچه با عنوان فلسفه‌ورزی شناخته می‌شود و مهارت‌های استدلال، تفکر منطقی، واضح اندیشی و همه‌جانبه‌نگری» را در بر می‌گیرد- به خودی خود، اقتداری برای در آستانه ذهن کودک قرار گرفتن ندارد. هر برنامه تربیتی یا آموزشی، روش‌ها و رویکردهای «با کودک بودن» در کل هرچه هستند و از هر حوزه دانشی و معرفتی برآمده‌اند، لازم است به سرویراستاری «فلسفه تربیت و علوم‌تربیتی» تَن دهند. جدا کردن «حلقه کندوکاو» یا «اجتماع پژوهشی» از جهانِ تربیت هیچ وجاهتی ندارد. مهم‌ترین پیامد این باور این است که یک استاد فلسفه که تاریخِ فلسفه یا فلسفه‌ورزی آموزش می‌دهد، برای «با کودک بودن»، از آن جهت که صرفاً فلسفه‌دان یا فلسفه‌ورز است، کفایت لازم را ندارد مگر اینکه بر «ماهیتِ تربیتی» این ارتباط آگاه باشد.

۲- اندیشیدن به کار مربی و کار فبک

باور فوق، به تولید این معنا از برنامه «فلسفه برای کودکان» منجر می‌شود که فلسفه برای کودکان به واقع، «فیلسوف در میان کودکان» یا به بیان دقیق‌تر «مربی فیلسوف در میان کودکان» است. یعنی اولاً، این «فلسفه» نیست که به میان کودکان می‌رود، بلکه در درجه نخست اهمیت، شخصیت هوشیار و فرهیخته «مربی فیلسوف» است که با کودکان همنشین - و نه تنها همکلام- می‌شود (معنایی که گمان نمی کنم مخالفی داشته باشد) و دیگر اینکه، همین فرد، لازم است دارای انگیزه، شور، بینش و فن تربیت باشد تا خطابِ «مُربی» به او غیرمجاز نباشد. مُربی، زمینه‌ساز تربیت و بهبود گام به گام است که این امر را با توجه به فردیت کودک و زمینه‌های تربیتی او انجام می‌دهد.

۳- اندیشیدن به سَبَک؛ سفسطه برای کودک

ممکن است اشکال شود که چنین رأیی درباره خصوصیات مُربی فبک، ایده‌آل‌نگری است؛ چنین فرد خبره و کاملی کجا یافت می‌شود؟ یا اینکه، از اساس کار مربی در حلقه، تا این حد نیازمند تربیت‌شناسی و فیلسوف مآبی نیست؛ کافی است مربی یا تسهیلگر فبک بتواند سقراط‌وار، «پرسش‌های به جایی» بپرسد و با این روش، به «مامایی اندیشه» بپردازد و این سطح از دانایی و توانایی به آن حد از خبرگی و جامعیت نیازی ندارد. در جواب می گویم که اولاً بحث درباره جایگاه، بایسته‌ها و نبایسته‌های مربی فبک، یک بحث نظری است و در بحث نظری مهم ایضاح مفاهیم، غایات، پیشفرض‌ها و دیگر مقتضیات است. ثانیاً به لحاظ عملی نیز پاسخ ارائه شده قانعم نمی کند. اگر قرار است نقش تسهیلگر یا مربی فبک، صرفِ «پرسش‌گری- بدون بینش و دانش دقیق و عمیق فلسفی» باشد، از اساس، چرا از عنوان «فلسفه» استفاده شود؟ و وجه تمایز فلسفه‌ورزی با «یادگیری مشارکتی» یا «تدریس تفکر- محور» چیست؟ ثالثاً، با این استاندارد حداقلی درباره مربی فبک، چگونه دانسته می‌شود مربی فبک در حال فلسفه‌ورزی است یا سفسطه‌ورزی؟ فیلسوف‌های کوچک اسیر سوفیست‌های بزرگ (دشمنان سقراط) نشده‌اند؟! و اگر شده‌اند، در این حال، فبک چگونه به اهدافش می‌رسد و جزمیت‌های تازه ایجاد نمی کند؟

۴- اندیشیدن به قلمروی فبک

در همین رابطه، برخی گمان می کنند لازم است همه گفت‌وگوها و تعاملات والد و کودک، مربی و کودک، جامعه و کودک «فبکی» باشد. آیا برای مثال، در تربیت کودک نباید هشدار، موعظه، تلقین و تَعبُّد وجود داشته باشد؟ به نظر من، چنین باوری نوعی انحصارگرایی تربیتی و غیر قابل دفاع است. علم تربیت برای نوع سنجیده هر یک از این روش‌ها، کارکردها، اهداف و پیامدهای مطلوبی را تبیین کرده است. همچنین، درباره «استدلال‌ورزی محض» و «توقف هر امری بر استدلال» در امر تربیت و تربیت کودک آسیب‌شناسی دقیقی کرده است.

۵- اندیشیدن در اعماق فبک

حُسن بزرگ برنامه‌های درسی فبک این است که از سطح نظرورزی فلسفی به سطح پیاده‌سازی و تولید روندها و فناوری‌های آموزشی رسیده است. «داستان‌های فبکی» یا همه دیگر مُحرِّک‌ها که در این برنامه مورد استفاده قرار می‌گیرند، همین فناوری‌های آموزشی هستند که در بنیادهای نظری فبک ریشه دارند. به زعم من، اگر این هنر «به سطح آوردن» و پیاده‌سازی در پیشگامان این حوزه نبود، تا این حد فراگیر نمی‌شد و اهداف کاربردی را برآورده نمی کرد. در عین حال، این فراگیری نباید در ذهن مربیان فبک، جای بررسی جوهره فکری و مبانی فلسفی فبک را بگیرد. انسان‌شناسی فبک چیست؟ چه تصویری درباره جهانِ کودک (انسان چند ساله) و مفهوم «کودکی» دارد؟ روند شکل‌گیری اخلاق در کودک چگونه است؟ درباره مغز کودک و قوای شناختی آن بر کدام یافته‌ها و انگاره‌ها استوار است؟ تأثیرات فرهنگی را چگونه در طراحی این برنامه لحاظ می کند؟ درباره رویدادهایی که ذهن کودک را سرشار از پرسش‌های وجودی می کند، حوادثی مثل زلزله، کابوس، رؤیا، مرگ، جنگ، تبعیض بر اساس کدام جهان‌بینی، متافیزیک و مضمون تربیتی - نه صرفاً روش- به تسهیلگری و گفت‌وگو با کودک می‌پردازد؟... اینگونه پرسش‌ها بسیار و متنوعند.

۶- گشودگی به نقد فبک

من با قبول این امر که قوا و امکانات شناختی نوع بشر، برای فهم همه امور آنچنان که هستند، کفایت نمی کند بر آنم که «جامعیتِ مطلق داشتن» برای هر برنامه تربیتی و آموزشی به یقین دست‌نیافتنی است، اما تنها با پیشه‌گرفتن سنجشگری مدام است که پیشرفت و تقریب به صدق ممکن است. چنین باوری گشودگی دائمی به نقد و پالایش را دامن می‌زند.

*خبرگزاری مهر

> فلسفه برای کودکان تنها می‌تواند در ذیل پارادایم تربیت -نه پارادایم فلسفه- پذیرفتنی و پسندیده باشد. هر محتوا یا روش انتخابی برای ارائه یا در آستانه ذهن کودک قرار گرفتن لازم است با نظرات فلسفه و علوم تربیتی، روانشناسی کودک، اصول راهنمایی و مشاوره سنجیده شود